

به نام خدا

**خودکشی نهنک‌ها جاده را غرق عرق کرده بود**

فرزانه مرادی

تهران، ۱۳۸۵

## پیش من گفتار:

در کسی، به زدگی خودم، کمر بستم که زمین در من را رفت. درست روی کمرش نشسته بودم درست آن وسط، تا زمینه‌ای که بیشتر بود تا بهار بیاید هم. حتی شاید کمی بیشتر بشود. دانه پاشیدنش برای اطرافیان پلاستیکی‌اش، ژله‌های ال دی ارجاع به متن کتاب شود. برای جلوگیری از سوءتفاوت. کلمات خارجی‌ام در کوچه ترک شدند و زبان مادری‌ام عاشق شد. بعد کسی از اطرافم پاره شد، بعد کمی بعدتر از همیشه به راه افتادم و دیدم ژاکتم در ارجاع به متن مولف زده دارد! این پاره‌های من است در دستمالی اتاق.

کمی بعد در راه رو تلهام، راه‌پیمایی‌هایی که کلمات در دست احداث می‌شود می‌ریزد. دوست از هرسمتی می‌زند بیرون، افقی دست پاچه، کارگران مشغول کارهایی بی‌خودی‌تر، در زمان نامجهولی جمعه بود. در من از اسم‌هایی پر است که وجود خارجی‌اشان، سانتوریا و لامبوران دلاتی، و دست‌هایی که باید با هم دوست باشند. دروغ‌های بزرگم، لابه‌لاشان شمشادبازی‌اشان شروع شد وزید، شدم در هرکاش باش‌هایی که بی‌بازگشت ماش سبز شود، کمی بهار، پاشیده می‌شود، یکی از سرگیجه‌هایی که هیچکاک؟ سقراط سر وقت به سربازی رسید یا؟ لولیدن پلاستیکی‌اشان را از اول‌هاش می‌کند. تخت مریضم را زیر صدایی می‌برم که گفت: خداوند شبان من است تختِ روان، روانِ تخت. روان گردانی به خودکشی نهنگ‌ها و جاده چشم دارند و من همینم به همین سادگی.

## "خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود"

مولف: فرزانه مرادی - متولد ۱۳۶۴

ناشر: مهرراوش

چاپ اول: ۱۳۸۵

قیمت: ۷۵۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۲۵۱۰-۰۴-۹

## “سینه پتو کاری”

پتو را می کشم

جلو افتاده

از مرز

شروع می شوم

سرما شدتش را به دست می گیرد

در هوا می دود

انسانها سینه پهلو در می آورند

۶ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

هم پیاله‌ام

مردی باردار بود که از کوچه گذشت کرد

باید به فکر عقب افتادگی اندامم پوستم

در خودم راه می‌افتم

طوری دستم را بلند می‌کنم

نجات می‌دهم از آویزان شدنش

شل می‌کند به سمت کسی که از طرف خودش فراری است

پا روی گاز می‌گذارد به پشت می‌کند و در رفتنش

طوری دستم را لای کسی جا می‌گذارم که مادرم نفهمد

زمین زیر خودش زد

و خورشید به خجالت خودش غروب شد

نارنجی‌هایی که از لای هم زد بیرون

بیرون کسی که پشت در پشت کرده

در شانه کردن موهایش با تیغ تعجیل دارد

فرزانه مرادی ۷

تحمل چشم‌های ریز را ندارم

چانه تیز را

و از هرچه کلفت بیزارم

معشوقه‌های زخم بعد از چندروز از مادرشان می‌گذرند

اما من هر روز روز دیگری بود

فکر دیگری

به سوی خود دیگریم می‌دوم

از بارداری متنفرم

از اینکه در کسی حل شوم

شل می‌شود

باد می‌وزد در ستون‌های افقی‌اش

دندان مصنوعی زگر کرده‌ام در شمال

در جنوب

در زیر پتو می‌تواتم خودم باشم

۸ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

به خودم فکر کنم

دیگران بیرون از هم پشت می‌کنند

دروازه‌های احمق را پشت در گذاشته‌ایم

از در بیرون در آوردنم بارانی است

به پتو پناهنده‌ام می‌کنند

همیشه طی اتاق، پشت در

در حالی که بیرون هم خبری

(شاید خبر به یک معنا همان نا آرامی باشد)

در مهمانی چهار فصل رقصیدم

آی رقصیدم

اما چند روزی بود بی فعل وزیدم

اسپانیای فرانسوی مرا ترک میکند

از خستگی کردن دست می‌کشم

ته می‌گیرم و نمی‌کشم

فرزانه مرادی ۹

دیگر ترک خودم می‌کنم

هوایش سردی می‌گیرد

پتو را می‌کشم

که سینه پهلوی در نیورم

(بی - ال - دی)

"Bi-L-D"

دردهایی که در من دور

از دور شدن درد هام می ترسم

دورهایی که در من دیر

از دیر شدن جنینم می ترسم

عاشقم

سلام پاهایی که بی من راه را گرفته اند دور

دیرهایی که در من بزرگ می شوند

۱۲ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

بزرگ شدن‌های بی‌ال‌دی را دوست دارم

عاشق شدن، بزرگ شدن، مردن، بودن

بودنی که در من زود می‌شود می‌سوزد

دل‌م را دردهام راتوی دست‌هام جا به جا می‌کنم

میز زیرسیگاری را در آغوش گرفته بود سیگار کاشتم

درست می‌کشیدم از من دور می‌شد درد می‌کشید

اسمی که از من پر است

توی شکمم ورم کرده‌ام

دوست دارم دست‌هایم با هم دوست باشند

مثل کبوترهایی که ..

از دور شدن اشک‌هام

مثل کبوترهایی که دور شده‌اند

از فراموش شدن می‌ترسم

از دور شدن دردهام می‌ترسم

## ”دوازده در یک در میان“

پاشیده می‌شوم در صفحه‌ای که نیست می‌روم

ریش به استخوان دمیده

با دست‌های بسته‌ام می‌رقصم

و مرد ریشش به استخوان رسیده بود

به لای خودم می‌کشم

شورشی که از من میزد بیرون

فرا میرفت

در من اتفاقی است که بین فرق شباهتم گیر می‌کند

۱۴ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

در من طوفانی است و در من می‌گذرد

کلمات باکره‌ام به شدت تنها

و تنهایی موازی / در چه فعلی از خودم می‌وزم

کارناوال سختی در راه است

لباس زمستانه بردارید

کلاه بکشید

و در سوت خود سخت بتابید

آب کثیف زرد دوستت دارم

به شرط پاشیدن

می‌روم میز را ترک می‌کنم

سیگار را له

و از دود آن حوالی فراری می‌شوم

### ”شبکه چهار“

راه که می‌افتی از همیشه هم به تو برمی‌گردم / به تو می‌اویزم از جبر خیس

زمین که / مکزیکی‌ها می‌گویند: سانتوریا و لامبوران دلاتی / زمانی که شاعر

پرتغالی‌ام پرتقالهایش را بذر کرد من بلند شدم / جنگ گلخانه‌ای و

گازهایی هوایی راه‌های پر پیچ و بی تو / بی تویی تو / توی همه جا پخش

می‌شود / صد و بیست و چند سال تنهایی / مورچه‌ها اجساد اجدادمان را

روی دوش (پشت گوش فراموش) / مورچه‌ها ردیف‌ها را روی دست‌هام از

خودشان نشانی پخش کردند / همه از خودشان شیمی آلی به ارث و حرص

۱۶ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

از درختی که کسی را به او مجسمه می‌کنند/ این بحث خانه خودمان است  
که از دونل احمدرضا درویش هم دعوا می‌شود / منزل معنی خودش را به  
گور می‌برد/ و عموی کوچکم مادرش را گوشت قربانی / معتقد است  
صندلی یعنی جای دیگری برای سیگار کشیدن و درد می‌کشد و عرق  
سگی / مورفین‌های سر وقتش توی آب حل و مرگ / بعد نیستی‌ات توی  
هوا و هوا توی خودش پخش می‌شود / صدو بیست و چند سال تنهایی پشت  
قهرمان بزرگم / برای همیشه پروانه‌های زرد می‌کشم / به دوشم زیر دوش به  
گوشم / و بی‌دلیل خوزه ارکادیوی پسر را احترام می‌کنم / اقوام دور و  
نزدیک را به پشت می‌تابم/ و پروانه‌ها پرپر شدند/ به پشت می‌خوابم.

”سرخپوست دورافتاده از حلقه آتش برای دست گرمی“

دروغ است

که دوستت دارم از لای همچون منی در بزند

بی‌تویی‌ام لبریز است

توصیه می‌کنم شماره‌ام را بهم بزنی

مرا بهم بدهید

من تنها بودم و در تن به تنم/ به صف می‌شد

سلام وقتی سربازها دو تن شدند توهم کردم

یک تن دوستم داشت

خدا توصیه شد

و یک داشت یادم می‌رفت

قسم خوردم

و من تنها بودم و بی‌تویی‌ام لبریز

توازم تو یامن تو... تنم از من جا کرده

عزیزم اگر دوست داشتم که دستت را می‌گرفتم

سگ کنار جاده پسر را می‌طلبید

و کسی در تنهایی روی هم می‌شد

قسم خوردم

تو را گم کرده‌گی‌ام داشت لک می‌زد

این پنجره کمی

مرا به هم میزد

عصری

درها بهم خوردند وزغ‌های پیاده دور من به چپ چپ

که به زمین هم جاذبه دست می‌داد

تنهایی‌ام از تن‌ها

وزغ‌های دور من

در میزد

آتش تنم را ول نمی‌کرد

بیرون

پاچه‌ام توی دست‌هاش

قسم خوردم

من تنها بودم تو

تن‌های در من و شخصی عرب نیزه‌ای در بغلم سفت کردم

سربازها تیر شدند

زیتون‌های ویرانی از هم آتش خواستند

داشتم فراموشم می‌کرد تو

۲۰ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

من.

عزیزم هرچند دوست نداشته‌ام تو

دلم داشت لک میزد

من جا مانده از سگ عقب جاده افتاده بودم

تنهایی‌ام از تن‌ها می‌رفت بیرون

سربازها سه تن شدند کج شدند و تو

و من تنها بودم که از من بیرون بریزد و تو

و تو هم دروغ بزرگی بودی و من

“تلهام”

توی گلوم

گردنه‌های بی‌اجازه را دار زد

و من به اندازه عادل

قهرمانی‌ام را جشن گرفتم

زمانی را که خواهرم بخشید

من فحش خانوادگی شدم

و مادرم مونا لوگش را از سر گرفت

۱- من جلوی تلوزیون داشتم خودم را دار می‌زدم

۲۲ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

به اضافه اینکه کیشلوفسکی آبی را هنوز نساخته بود

توضیح می‌دهم

من ساخته بودمت

کارهایی که از در و دیوار ریخت به ما

و قاضی کلاهدش را مشکوک گم کرد

من دارم با خودم بازی می‌کنم

من دارم با خودم بازی می‌کنم

من دارم خودم رو گول میزنم

من دارم خودم رو گول میزنم

توی گلوم

پیشانی‌های از زمین بالا زده

و به من رسیده‌ات را

کال کال

تا برسی به

فرزانه مرادی ۲۳

ثانیه‌های یائسه هم

پی دیوار هم

و همین‌طور حاشیه چشم‌های محمود

همیشه کسی بود که به پاهای تو آب بکشد

بروی بالا آبی

۲- پدر هنوز به سینوزیت‌ها نرسیده میدود

من دارم برای یک نفر ۳ک۳ را تعریف می‌کنم

توضیح می‌دهم

داده‌های پخش شده از بوسه

و دلفین‌ها وقتی جفت‌گیری می‌کنند

دلفین‌ها از سیاره‌های عقیم می‌گیرند

هیچ وقت نفهمیدم

سقراط به خود آگاهی سر وقت رسید یا؟

یا نطق من که بی کلمه سرش را زیر دوش بخوابد

۲۴ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

یا پاره‌ای از من که با تو جور

وصله‌ای ناجور؟

یا دری که به دیوار چسبید

برای همیشه تعریف ثابتی گرفت؟

پاهای لمس مرا بالا تا

۳- توی گلوم باش و گردنه‌های بی‌اجازه را دار

همه چیز و از پاهام ضعف دارد، دارد می‌چرخد،

دنبال دلفین‌هاش...

پرده در زخم می‌روید

تو شعر من برهنه شو

هاش را کنار میزنم زیر صدایی که سرانجام لنگر

انداخت توی عبورهای یک طرفه پهلو گرفته لطفاً کنار

توقفم وصیت شود ممنوع

جایی که آه بکشد فروردین‌ها توی اتاق حبس دعا به خدا این

پنجره است که کوچه را در دهان می‌کشد ابتدال نوشتاری‌ام دارد گندش را

۲۶ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

از دست می‌گیرد از کجا پرت میشوم گاهی به طرز مشکوکی نور بالا  
پرده تا می‌شود نمیوشد!

یا پیش از ورود به این بحث بی‌شک شیارهای کوچک این

بخش از خالهای سینه‌اش آویزان می‌شود کوچه

هیچ‌گاه از این کنارتر نکشیدم اطرافیان پلاستیکی‌ام ژله

شده‌اند حضرات دوست و اسباب بازی‌هام یک دوشیزه کنار

زده ایست در لامکان پر از جوش توی

انجیل هم زیرصدایی هست که گاهی می‌گوید

خداوند شبان من است و اوست که پس کوچه می‌شود

در نقطه جوش

از پاریس خیابان بنوشم

از همین روز برایت بتوهمم

به تمام اینها زیرصدایی را اضافه کنید که می‌لود

فرزانه مرادی ۲۷

رخت غزل کش

پاره کن

در شعر من خلوت شو

بانون اضافه و سیگار برگ پیلیز!

## ”جلوگیری“

فهمیدم

و به دو میلیارد و هشتصد و بیست چهار هزار و سیصد و پنجاه و یک

زبان زنده و مرده فریاد زدم

هر چه خودم را

کش بدهم

از تو دورتر می شوم

عشق را تحت هر تخت زنده به گور کنید

تحت هر شرایطی

۳۰ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

من ساتی مانتال نمیشوم

فقط در یک صورت لباس زیر و تن می‌کنم

زن می‌شوم

قهوه می‌خورم

مودب می‌شوم

و به همه لکاته‌های ریز و درشت قاه قاه می‌بخندم

آن وقت سیگار روشن می‌کنم

و برای دوستان دهن لقم تعریف می‌کنم که چطور

هر چه خودم را کش دادم ازش دورتر دورتر دورتر ...

”به دی پرازو امپروزا و روزهای جمعه“

من همیشه فکرمی‌کردم که صدای قیچی چطور می‌تواند

خرجم را ببرد؟

پدر روی دست‌هایم تف کرد

من روی پاهام ایستادم و شبهای جمعه جلوتر هلم می‌داد

مادر اندازه می‌کرد

قدم نمی‌رسید به پاچه شلوارت

چرا آنقدر تبم جلوتر می‌رود و من

۳۲ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

یک دستم را به دی پرازو امپروزا قرض دادم

عاشقم شد نرینه‌ای که روی پاهای زمان رخوتِ شانه‌هام گشت

توی جمعه‌های عقیمی که سگکِ کمر بند را شک می‌کرد و من شکی به

رویی نداشتم از زیر برای خود دست ببرم

و همین‌طور کودکی‌ام پشتم تلوتلو می‌خورد

گذشته‌ام زیر رگ‌های وق زده‌ام

وق زده دست‌هام

رگ‌های وق زده دست‌هام و عاشقم نمی‌شود

کودکی‌ام زیر شلوار گیر کرده

با دست خودم تن را به دست فروشی سپرده‌ام

به عقیمی دی پرازو امپروزا تقدیم می‌کنم

قیمِ روزهای گذشته‌ام

و مادرم که برای شوهرم فوت می‌کند عقل را توی سرم

و مردم که از لکاته‌ای آغاز شد

فرزانه مرادی ۳۳

و من که دستم را توی دستِ خودم بریده‌ام

به فکر نرینه‌ام

و همین‌طور قاط میزنم هی توی خیسکید خودم

## ”بتامنازون“

به نام زنده باد زاپاتاهاى مونتانا

انگشت كوچكم با برخورد تو آب شد

يك دستم چهار انگشتم يك آهنگ

توى موج اف ام خودم يك قطره توى منم غرق ام كه

نباشد براى ستونهاى هندی و رقصهاى دو نفره

بیشتر به فکر

پوتین‌هاى عصر تابستانی و مسافرت‌هاى بوى جورابى درگيرم

درگيرانم

كه به تخت‌هاى چطور ميشود چسبيد ترك كرد

۳۶ خودکشی نهنگ‌ها جاده را غرق عرق کرده بود

آغوش‌های دست نیافتنی

هم نیافتنی‌اند

تخت که همیشه بر جایش هست

مثل جنگ‌های صلیبی

بر پا

زایاتا از نو تر دارد وارد می‌شود

هیپیپ هوراها‌ی زنده باد سر دادن

وسط فکرهام عادت شده

به سانتیگو برمی‌گردم تا دماغه امیدنیک را با دستمال کاغذی بگیرم

فین نکن توی کاشان

مونتانا کله‌اش دود کرده

من قاط زده‌ام توی حمام کاشانی‌ات

”تب ریک“

۰

۶+۱

۱+۶

۱۱

!./

؛غ

p ل

No no No no

}{{{}}}

Sms

Sos

\$%لا شاته میکانتاره



## “سیرابیماندارا”

دارم به تپه‌های سی‌سای لومینت فکر می‌کنم نه این‌طور

نمیشود

داشتم همین‌طور به تپه‌های سی‌سای لومینت فکر می‌کردم

که یکی داد زد هی سیا ساخوله با توام

ازش برگشت خوردم

من خودم یک سی‌سای نیوم عظیمم

چه فکر کرده‌ای

دارد کارتون پخش می‌شود همین‌طور

برای لالا

لخت و عوری سیاسوخوله

چیزی مثل تام و جری بازیم گرفته

پشت تپه‌های عظیم سی ساسالومین

یعنی جرگرفتن سیاساخوله‌ای که از خارمادرش سرریز

قاعدتاً یک قاعده عظیم پشتت قایم شده

...همین طور می‌ریزد

ماه به ماه

داشتم بودیکه‌ای بودم

دیده شده‌ای‌ام

بودیکه یک شرط دارد یا اصلاً شرط ندارد یک ربط دارد به بی‌ربطی سی

دادا زدم هی سوک سوک

ساسالومینت

من یک سیاساخوله عظیمم

سیسالومین چیست؟

کیوسک‌ها سوسک‌ها سی ساسالومین سیسرون تیترون !!!

یک فحش خاردار است که شاعر در این شرایط تبدیلش کرده به ...

دارم قدت را می‌کشم پایین!

چیزی که بود

دارم از این همه بهم می‌خورم

داری با یک سیاساخوله عظیم حرف میزنی

به در می‌خورم که به دردی نخورده باشم

سی سانتی نیوم داد زد اس!

به امیدت سیاسیا اولنگک!

روی سرت رقص گرفته که ای دادای بیدادا به شیوه بی‌شرف گونه‌ای

با هر مادراولنگی که فکرش را هم نگرفته همش ختم می‌شود به

”گاهی از اینهمه بی‌خواهر و مادر بودن چیزی به اسم

خدا...

لعنت به من رجیم

مارگاریتو در بهشت“

غلط است

از مورب گرفتن صورتُ حساب میزهای گوشه نه

موهای بندنیانداخته درآمده از بنا گوشِ آویزان‌تر از همیشه‌ام

به بندرهای هرچه انزلی و تیغ‌های خودکشی قسم

ای موسم لحظه‌های عیسایی

خودزنی نمی‌کنم

خودم را زنی نمی‌کنم

متنظر نخت می‌مانم

به باریکی موهای زاندم این زندگی تقاصم را نمی‌دهد

بیا درد موزون همیشگی بر خون

من خیلی دخترانه

به قرارهای ماهیانه‌ام دعوت می‌کنم

سر ساعت‌های ثبوت و دردهای عضلانی

به مارگاریتوی عزیز

بهشتم مال خودت

زیر پای مادر من که چیزی نبود

ای موعود تولید من در شکم مادرم

من شاکی مجسمه‌های کالوین هستم

با این صدای نخراشیده ...

به زندان من بیا

ای بی‌کس‌ترین گلستان شانزدهم بهشت

هرچه مورب‌تر هم شوی

درد مرا هیچ آموکسی‌کلاوی درمان نمی‌کند

شیشه‌های سبزت را به شمال می‌برم

گورت را به جنوب.

## “تخت مریض”

صدام توی پات گیر کرده از وقتی دست‌هاش همین‌طور ادامه دارد به جایی  
که همین‌طور توی بی‌انتهای تن‌ها گیر کرده و تو همین‌طور توی من داری  
اشغال .. میزنی کنار که لامذهب توی هم تنیده مانده توی چیزی که طلبیده  
نطلبیده دوچرخه را به کوچه می‌برد روی سرش صدام را تا روی همه کم تا  
انتهای دست‌هاش تا روی .. صدام و تا